

فی الحقیقه این محض کرامت شیخ مابود که چنین نسخه قلیل الاجزاء سهو مطلق
 کرد و در نه در بیخ نمیداشتم خوشاد و لتی که بکار فرزند ان حضرت شیخ آید
 شاه عبدالجی نقدند که حالا ماذون عرض و معروض هستند برای ماعرض
 دارند جناب مدوح حسب مدعای شان قبول فرمود در بارگاه مرقد
 کرم الله وجهه عرض داشتند حکم شد که او شان قابلیت آن نسخه اندازند
 اگر خواهند نسخه انقره درست کنند و اجزای وی ارشاد شد که درستی
 آن دشوار و فائده محض قلیل ناچار ازین خیال در گذشتند و باز در عمر
 سودای موسی نگردند و گرد آن نگردیدند مولف کتاب میگوید که مجاز
 نفرمودن حضرت امیر المومنین ایشانرا بآن نسخه اکسیر و در محنت انداختن
 محض عنایتی بود و هدایه قاصده ورنه درین سودا عالمی خانان را بر یاد
 داده و گوهر مقصود بدست نه آورده و اگر کسی اتفاقاً قادر رسیده باشد
 بے اغنائی را بروی موکل میکنند که چون خواهم خواست درست
 خواهم کرد و گاهی آنقدر هم درست نه کنند که از مایحتاج خود فارغ
 باشند مدام لباس نکبت در بر و بهر یک قرص نان در بدر و نخوت
 غنادر سر حضرت شیخ العالمین خاکسار را همیشه بر اجتناب وی
 تحریر فرمودی و پند و موعظه نمودی چنانچه آینه در ذکر و صیایا
 انشاء الله تعالی مفصل بیان کرده آید حق تعالی برین دارد و از جمیع
 منطله حفظ بخش نقل است از بعضی اکابر که نامش یاد دارم
 میفرمود روزی ذکر سے در طاقت تصرف بود که در اسلاف فلان

ولی فلانکس را شاه بی بخشید و فقیر را بر تخت نشاند و بادشاه ملکوت
 گدائی رسانید اما درین زمانه خصوصاً از حلقه یاران و ارضیه مجبیه کسی
 باین طاقت نرسیده یا رسیده و روی مردان چالاک ولایت ندیده
 یکی از ان میان گفت بسیار یاران تاج العارفین رضو بودند که طاقت
 تصرف آنها ما فوق ازین تصرفات است و بعضی تصرف ازین قبیل
 هم بنظر آمده چنانچه روزی شاه عبدالحمی از تنگی معیشت و کثرت اولاد
 بس تنگ دل نشسته بودند علی الخصوص از ترود که خدائی دختران پیشانی
 خاطر زیاده تر داشتند شاه محمد اکرم که این حال دیدند از بلند همتی بغیرت
 افتادند و فرمودند خزینة حضرت حق برای شما است یک بالش زمین
 چه قدر منزلت دارد و فکر معاش میکنند اگر مرضی شریف باشد از اینجا
 تا شهر عظیم آباد از دو کانهای دور وید آباد می شود و هزارها منزل چکوه
 از خزینة آراسته و پر بار کرده تا شهر مذکور هر طرف بازار گرفته است
 کرد هر قدر که خواهند صرف سازند گاسه در کمی نه آید و در طرفه العین
 این طلسم میتوان نمود همین که سخن تمام شده بود و شاه عبدالحمی چیزی
 هنوز نگفته بودند بر حضرت تاج العارفین این حال منکشف شد و انوار
 از خلوت شریف کسی را بطلب جناب ایشان فرستاد حسب الحکم
 حاضر کردند آنحضرت فرمود که بازار و شهر آباد میکنند و از خزینة منازل
 چکوه پر بار بسیارند بس مناسب است از این ما بر و نژود را آبادی
 باشند و سفره عام برکشند هر چه خواهند بخورند ما را درین قصه بر زبان

قناعت کردنی است و پس عتاب فرمود که مضطر و مجبور ترسان و
 لرزان ایند خلوت شریف بیرون آمدند و باز گاهی چنین سخن چالاکان و بی باکان
 بر زبان نه آوردند اگر آنوقت حضرت تاج العارفین رضی الله عنهما عتاب نفرمود
 و باز نمیداشت میکردند آنچه میکردند و میدیدید هر که میدید **نقل است**
 از شاه خدابخش قدس سره یاد دارم که یکبار فوج ظلمه تمامی قصبه را
 تاراج کرده بودند و فتح آنها حضرت تاج العارفین رضی الله عنهما محمد کریم را
 همراه جناب ایشان از عظیم آباد حضرت قصبه داد که در سنگی مکان گشته
 تا از شهر مذکور مراجعت فرموده و وطن را آباد سازد هر دو بزرگ آمده
 حال خرابی آنها مشاهده فرموده و در فکر نیره بای بانس و رسن و گاه شکر
 و دین میان جناب ایشان بشاه محمد کریم فرمودند که عرصه سه روز کوچ
 انجواج ظلمه را شده چند روز دیگر هم در دستگی مکان توقف باید کرد
 که اهل حرفه هم آباد شوند و در هم رسانی اسباب تر و راه نیاید و نیز بیاید
 که ظلمه باز رسند و اسباب بهم رسیده را بفارست بر بند شاه محمد کریم
 گفتند که لشکر از سه منزل باز مراجعت خواهد کرد این چه خیال است و
 خلافت قیاس جناب ایشان فرمودند باری بعد از قیاس هست روز
 سوم معلوم شود اگر افواج ظلمه نرسد اگر مگوئید بلکه دروغ گویا مکنید
 پدینیم که از راه سه روزه چگونه مراجعت میکنند شاه کریم باور نکرده شنیده
 و ناشنیده کردند و اسباب چهاونی بهم رسانیدند همین روز سوم
 بود که لشکر رفته باز معاودت کرد و هنگامه دوباره برپا شد اسبابها که

مویا شده بود و تجارت رفت و خلقی که سامان آبادی کرده بودند پیا
 بقرار نهادند قلفشار می عظیم گردید چون باز طمانیت دستش داد
 محمد کریم گفتن حالا منظور چیست فرمودند فکر اسباب سازند اکنون
 باز نمی آید نقل است شیخ العالمین رض میفرمود که یکبار هنگام
 برگیان بسیار شده عالمی سببه خانمان گردیده حضرت تلج العارفین
 معروالستگان جلوه افروز شهر عظیم آباد بودند چون عزم آبادی وطن
 بشاه محمد اکرم ارشاد شد که بر مزار شریف حضرت شاه ارزانی قدس سره
 حاضر شده دریافت نمایند که مرضی شریف چیست با وطن روم و آباد
 شوم یا پند می تو گفت درین شهر گزینیم حسب ارشاد رجوع کردند شاه
 ارزانی قدس سره دیدند فرمود بر همین عبارت مجیب دعوت المصطفی
 بقصبة پهلوانی شریف به برندی القور سر از مرا قبیر برداشتند و بجهت
 شیخ حاضر شده عرض داشتند آنحضرت قصد آبادی وطن فرمود و مکان
 فیض نشان را از قدم سیمینت لزوم رشک صد بهشت ساخت
 نقل است در ایامی مجذوبی بود بشهر عظیم آباد نواب خود را نام
 کرده دستوری چنان بود که هر سالگی را که میدیدی بسوی وی اوید
 و جذب حال وی کردی و مسلوب الحال ساینده خلقی از طائفه
 در و ایشان ترک آراه که نشسته گاه مجذوب بود کرده بودند و از دست
 وی نالان بودند اتفاقاً گذر شاه محمد اکرم از آنسو افتاد و از دور
 آنمذوب که دید گفت که صاحب دولت می آید و دلشاد و رخا است

و بر زبان میراند امروز شاه بازی بدام ما افتاد یا خزینة در شاهوار است
 آمد و بسوی ایشان دوید و مصافحه کرد و در عین مصافحه قصد جذب
 حال ایشان نمود چیزی بسوی او نرفت معانقه کرد ایشان که حال
 رهنمی وی شنیده بودند یکبار سلب حال وی کردند و آنچنان مسلک
 فرمودند که ازین راه کور محض گردید و روان شدند آن مجذوب با نظر
 آمد و بر پای افتاد و منت و زاری آغاز نمود و غذا پیش آورد قبول
 نکردند و گفتند خلقی از دست تو نالان است و از رهنمی تو برهلاک
 خود گم بسته و بجان آمده اینچنین کس قابل عطیة الهی نباشد مجذوب
 بیچاره یا هزاران هزار منت و الحاح پس ایشان میرفت و مسالفتی
 درین گفتگو طی شد بوقت حاجت و عذر خواهی از خود برگزشت فرمودند
 حال تو بر تو رو ندکنم مگر بشرطیکه توبه کنی و باز با کسی چنین معاملت نکند
 و حال هر سیکه سلب کرده باز با و روی توبه کرد و عذر نمود که خلان نکند
 آن زمان ویرا بحال ساختند و در حال وی کردند نقل است شاه
 خدا بخش قدس ه میفرمود در خانه بعضی از خواهران من که بس توبه
 بودند آسیب خبیث شدید بود ایذای سخت میداد و خبیث از قسم
 جوگی مرده بود روزی یکی از اصحاب زبان طعن بر من کشاد که فقر
 اختیار کرده اند و ترک دنیا نموده اند او فلع یک خبیث دشوار است
 زنده کمال و زنده طاققت تقوت و زنده همه کرامت مع بر من
 پیشم گرانقدر ز تار می بستم به حیث برین تفسیح اوقات سخن

و می بر من تلخ تر از زهر برش گفتم راست است است آنچه گفتی اما باین که چه
 میشود و در تابیر دفع و می دست انداز شدم و مکر هست استوار بستم
 طلسم فلیتیه هر روز روشن میکردم حضار موکل بر فلیتیه هم میگردد و چنانچه
 معاوان و مددگاران جوگی که سردار را شتر بود گرفتار شده می آمدند و
 میسوختند اما ویرادر شتر است و ایندای مردم مطلق تفاوت نبود تا آنکه
 شب گرفتاری آورد رسید موکلان زبانی و کیل فلیتیه خبر دادند که شب فردا
 آن سردار را شتر بر فلیتیه حاضر خواهد شد زبردست و شدید است هشیار باید
 بود من صبح نزد شاه محمد اکرم قدس سره حاضر آمدم و استمداد خواستم
 که وقت اضطراب بود تسلی فرمودند و گفتند خواهیم رسید چون وقت
 شب آمد و فلیتیه روشن شد بعد ساعتی که منتظر تشریف آوری شاه
 محمد می بودم آن جوگی یکبار بر فلیتیه حاضر آمد و بر پیار تسلیم کرد دیدم که
 بآن طنطنه و نخوت بر شتر است است که وجود کسی در خاطر نمی آرد
 و میخواهد که بر مردم حاضران مجلس حمله آورد رجوع موکلان فلیتیه کردم
 سودی نماند بخشید و حملت آنقدر هم نبود که کسی را نزد شاه موصوف
 فرسیدم بخوف آنکه مبادا بر من حمله آرد و کشتی کند و سبکی پیش آید مضطرب
 رجوع بجناب ایشان کردم که جوگی آمد و خود باد دولت هنوز رسیدند
 حالا کار از دست میرود در همین بودیم که بر آنجوگی تعذیب شدید شد
 کردید و هر دو دست و می بر پشت مشک گرفته شد هر چند زور میکرد
 و راه راهانی میبست اما مفر نمی یافت و آنهمه نخوت و کبر از سر برداشت

و کیلی دیگر که بود گفتم به بین در فلانیت چه پیش آمد که رنگ دیگر نمود شد
 گفت شخصی نحیف المیدان تشریف آورده اند که گاهی در عالم جسمانی
 او شانرا ندیده بودم و نیز بر فلانیت گاهی دیدم موکلان را میفرمایند
 که دست وی بر پشت وی بندید و سرگرم تعذیب اندازین گرمی
 عدالت سبب او شان است چون آن خبیث سوخته شد باز او کیلی
 پرسیدم که اگر آن بزرگ نرفته باشد باید پرسید که کیستند چون کیلی
 استفسار کرد جواب شنید که محمد اکرم نام منس شد بر یاد شما آیدیم و
 ایفای وعده کردیم حالا میرسیم و از نظر وکیل غایب شدند صبح که باز
 حاضر خدمت عالی ایشان شدیم بجز دو چار شدن نگاه متبسم شدند
 قریب رفته رسیدند شب چه سان گذشت در شکر گذاری همه قصه
 مفصل بیان کردیم باز تبسم فرمود خاموش ماندند نقل است
 میفرمود شاه خدا بخش قدس سره که جناب ایشان لبس لاغر بدن
 و نحیف انجسته بودند و ریاضت از قلت غذا و جوع کشتی زیاده تر
 ضعیف و ظمیر کرده بود که بجز پریم و استخوان دیگری نمونود برادر اهلخانه
 ایشان که در فن کشتی و پهلوانی و زور مشهور بودند و لبس توانا و جسم
 اکثر از راه نظر افست میگفتند که افسوس برادر یافتیم قوت باز و نیافتیم
 هر چند کمال فقر داشته باشد اما ما را چه سود و ازین جسم نحیف که از نعمت
 زدن چون گاه بر زمین افتد و مانند نس برهوار رود چه ببود اگر قوی
 و پهلوان بودی قوت بازوی ما شدی در جواب میخندیدند و میفرمودند

که روز متهان ظاهر گردید که پهلوان زور آور را ز ما و شما کیست وقت
 را نگاه دارید و مرا یاد آرید برادر ایشان جواب سخن را محمول بر
 خود شیطانی میکردند و نمیدانستند که درین سخن ستری است که روزی ظاهر
 گرد و اتفاقاً از پهلوانی فرومایه بگذشت می نراسی در میان آمد و بقتضای
 کبر و نخوت پهلوانی و کشتی گیری هر یکی دشمن جان دیگری شدند و منتظر
 وقت نشستند تا آنکه شبی وقت سحر برادر ایشان برای حفاظت از آن
 بکشتی زار خود رفته بودند در اثنای راه از آن دشمن دوچار شدند و
 قصد یکدیگر کردند آخر در کشتی حریف غالب آمد و پشت ایشان بر زمین
 آورد و بر سینه نشست میخواهد که هلاک کند ایشان را سخن جناب برادر یاد
 آمد بخاطر گذرانیدن که مگر برای همین وقت فرموده بود که وقت را نگاهدار
 و مرا یاد کن یکبار بر زبان آوردند ای برادر محمد اکرم وقت امتحان
 آمد طره العین جناب ایشان حاضر آمده آن فرومایه را از سینه بر آورد
 کشیده بر زمین زدند و برادر را بر سینه وی نشانند و دست وی
 گرفتند هر چند زور میکرد و چاره نمیدید گویا طفلی در دست پهلوان
 گرفتار بود آخر الحاح کرد که از سر دشمنی گذشتیم جان بخشی کنید و بر
 خدا بر من ببخشید و این کیفیت البدن زور آور کیست و این چه
 سر است هر چند زور میکنم از یک دست ما را زیر زور میکنی و زور بر شما
 هنوز غالبیم ایشان عذرش قبول فرمودند و از جان وی در گذشتند
 و راه وی گذاشتند آن زمان جناب ایشان فرمودند ای برادر

باری بگو امشب پهلوان از من و تو کیست و در این لایحه بدین دید
 یا هنوز حسرت باقیست و غایب شدند آن فرودماری که بصدق دل
 صلح کرده بود باعث بیان این ماجرا شد ایشان گفتند بارها دیده و
 نشناخته برادرم شاه محمد اکرم بود و قصد از سفر نو بیان نمودند و جناب
 ایشان از آنجا نزد اهلخانه خود آمدند خوشدامن بزرگوار بکسیر افتادند
 که درین شب تا که چهار ساعت عرصه صبح را باقی مانده باشد تن تنها
 از کجا آمدند و کدام ضرورت داعی بود فرمودند برادر غلامان که در شب
 زار رفته است باست تعجال تمام طلب کرده بود پانچا نزد وی بودم
 مردمان گفتند که امروز کسی بطلب شما فرستاده نشده و نه در طلب
 بود فرمودند که چون از کشت زار باز آید ما و هم شویم که چه کار بود مردمان
 و در فکر طعام همانی شدند آنها را منع نمودند و باز داشتند که صبح قریب
 است آنرا بویبت خوردن بروز خواهد آمد تکلیف بی فایده ضرورتی
 ندارد بعد ساعتی برخاستند مردمان پرسیدند کجا میروند فرمودند
 می آیم مردمان دانستند که شاید بقضای حاجت بشری میروند یا از
 مقعرش نگرند چون دیرگ نشست هر سوم مردمان بجنبش شتافتند و نیا
 حیرت بر حیرت افزود تا آنکه صبح رسید و برادر آنجناب از کشت زار
 بخانه رسیدند خلق از ایشان استفسار میکرد و بیان حال مینمود تا آنکه
 ایشان مفصل رویداد ظاهر کردند و گفتند که حالا شاه مدوح ^{شاه} در
 در خانقاه شریف رسیده باشند تلاش نمایان درین قریه و در همه

چه سود و بد و کسی را نزد جناب ایشان بطلب خیریت روانه کردند مردم
 که بجا افتاد رسید جناب ایشان بحدود دیدن حضور نقش خندیدند و فرمودند
 بروم فلان پهلوان چه حال دارد آنکس عرض داشت خوش است
 در یافتن خیریت حضور شما فرستاده گفتند بجز لاغری و نحافت دیگر
 خیریت است و رخصت کردند بعد چند روز که برادر ایشان بصره ملاقات
 آمدند بجز دو و چار شدن متبسم شده گفتند بسیار در پهلوان او نشان
 کردند پهلوان هم شما هستید و زور آورد و کشتی گیر هم شما که بدولت پهلوان
 شما جان سلامت برویم و رنده در هلاک ما توقیفی نبود و از آن روز بس
 نگه داشت آداب جناب مستطاب شاه محمد اکرم قدس سره میکردند
 نقل است میفرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته
 راویا و حاکمیا عن شیخ العالمین رضی الله عنه که در موضع چکوه که از اطراف
 و نواح شهر بهار است مردی بود پس حلیل القدره میر محمد بهام علیه السلام
 از مریدان حضرت تاج العارفین رضی الله عنه در آیامی بیمار شد و از شدت
 مرض نوبت بیاس کلی رسیده بود و در آن حال بزرگوار عظمی بحضور
 تاج العارفین رضی الله عنه برین مضمون کرد که اگر کسی از برادر و سینه
 رخصت فرموده شود بهر حال مناسب می نماید بر تقدیر شفا و صحت
 او را ثواب عبادت است و الا تجبیز و تکفین از دست وی سبب
 استگاری و نجات من است آنحضرت شاه محمد اکرم قدس سره رخصت
 فرمود بعد طی منازل سه روزه که رسیدند حالت میر شاذان الیه رسید

دیدند قصد در یافتن مرض و سبب آن و علاج صحت فرمودند معلوم
 شد که عتاب و نفس رانی فلان صاحب قبر است خوشحال شدند که حالا
 چاره کار بدست آمد از مردمان پرسیدند که صاحب قبری مشهور فلان
 نام کسی درین قصبه هست همه با گفتند بلی هست و قریب تر ازین مکان
 است یکی را از آنجا بدلالی همراه گرفتند بران هزار شریف بردند و مراقبه
 بیس طویل کردند بعد هر صد روز سر برداشته اند آثار سرور و بهجت بر بشیره
 شریف پیدا بود فرمودند الحمد لله که برین صاحب قبر فتح یافتیم حالا
 شفا است و بیمار را تسکین خاطر پارام تمام بخشیدند بیمار پرسید که
 اول تشویش خاطر بود اکنون اثر انبساط و فرحت اگر از بیان آن
 بنده راهم افتخاری بخشند بعد از لطف نیست فرمودند این ولی
 صاحب قبر را سبب فلان کار شمار بخشی و اعراضی آمده بود از عتاب
 و نفس رانی وی باین حالت رسیدند و اول به غلوص و سازمندی راه
 حقو بیستم نیافتیم چندانکه سعی بجای بردم و کار کرد آخر ما را هم رنجی آمد و گفتم
 که سزای اینچنین مقصود اهلک نیست دست از هلاک
 و سب بردار بد و اثر رنج و عتاب خود بکشید و ما هم زور خود کردیم
 و برداشتی که گوئیدیم تا آنکه چاره بجز برداشتن اثر خود ندید و بروی
 غالب آدم و فتح کردم چون بعرضه قریب بیمار را شفا حاصل شد چنان
 ایشان رخصت شده بحضور تلج اعمار زمین رخصت شدند و مفصل
 ماجرا بعرض در آوردند نقل است روزی مولف کتاب تقریبات

از شاه خدا بخش قدس سره عرض کرده که تصرفات و کمالات حضرت
 شاه محمد اکرم و دیگر یاران کاملین حضرت تاج العارفین رضایسپار
 شنیدم معلوم نیست که بعد انتقال ایشان را چه پیش آمد و در
 کدام مشاهد مستغرق اند که گاهی در حل مشکل بکار کسی نمی آیند
 اختیار را که میسر است اولاد تاج العارفین رضایسپار هم گاهی مننون یا غایت
 و امداد ایشان در امری نیستند فرمودند طفلکی مکن و فضول مگو
 حال یاران دیگر منیدانم مگر شاه محمد اکرم بالفعل هم در سفر مولوسه
 ایوب تراب تا شهر دلی منزل منزل در آمد و رفت همراه بودند و در
 جدانمیشدند تا وقتیکه بیکان رسیدند و به آل و عیال خود آمیختند
 اینقدر التفات میدادند و میبخشیدند و هم در هنگام غلام قادر خان
 در شهر دلی بودم حسب ارشاد حضرت تاج العارفین رضایسپار که در رویا
 صواب بر آنست لصاب سوره منزل حکم فرموده بودند اما مثلاً
 للاف لصاب میدادم روزی اندیشه در دل جا گرفت که مبادا
 در کاری بی احتیاطی رونماید و سبب ایدای موکلان شود
 و کار ناتمام ماند رجوع بجناب ایشان کردم فی الفور حاضر آمدند
 و فرمودند خوف مکن که بالتوایم و از آنروز هر روز وقت خواندن
 سوره مذکور ظاهر ظاهر تشریف می آوردند و تا زمانیکه فارغ شوم
 قریب من نشسته بودند و گاه گاه حضرت تاج العارفین نیز در آن وقت
 بیشتر جمال با کمال خود افتخاری بخشیدند در آخر لصاب چهارم و کل

حاضر آمدند اما بسبب حاضر بودن شاه محمد اکرم قدس سره خوف مخالفت
 و خیال نافرمانی موکل سر موهم نمی آمد نقل است روزی در ذکر پیر سستی
 مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته میفرمودند که از شیخ العالمییز
 شنیدم در ایام طفولیت شاه شمش الدین ابوالفرج ابن اللابن حضرت
 تاج العارفین پذیرفتن صعب گرفتار شدند که ظاهر اعیان بری دشوار
 بود پدر بزرگوارش شاه عبدالحمی قدس سره و حالت دید وی دیده
 بحدود آنحضرت در مجلس مضطرب می مواس آمدند آنحضرت مراقب شد
 شاه محمد اکرم که در آنوقت حاضر بودند هم مراقب شدند بعد ساعتی
 سر برداشتن و فرمودند صاحبزاده اضطراب نفرمایند خیریت است
 از بقیه عمر خود نصف نذر فرزندار چند شما کردم و حضرت تاج العارفین
 فرمود و مرض دفع شد میخواستم که رفع ضعف هم همین وقت شود اما
 امر الهی چنان است که یکبار بدفع ضعف نکوشند باهستگی دفع
 خواهد شد حق تعالی شفای عاجل بخشید و بعمر شصت و پنج سال رسیده
 هفتاد و نه ماه شوال سال یکزار و یکصد و هفتاد و چار طریس از باب قدر
 گردیدند و اجباب را بدغ مصیبت گذاشتند قبر شریف هم مصلوی
 قبر شاه لعل محمد قدس سره کرده شد +

ذکر خیر السالکین ابوالاسلین حضرت شاه غیاث الدین
 عظیم آبادی قدس سره

یکی از زیاران کاملین حضرت تاج العارفین اندر در دخول مجلس شریف
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را اختیار تام بود و در تبریح و
 فتان فی الشیخ فردا نام بودند که درین مقام نظیر خود نداشتند هم مسوود
 و هم سیره حاضرین مجلس را در یاد نظر اکثر غلط افتاد می و تعظیم حضرت
 شیخ به نسبت ایشان بجا آوردندی علی الخصوص وقتیکه از خلوت
 شیخ بیرون می آمدند بجا اختیار خلق برگمان حضرت شیخ به تعظیم
 می بر میخواستند و نمی شناختند که آنحضرت اندیشاه غیبات الدین
 نقل است روزی در مسجد شریف وقت ظهر در راه مقبره معمول
 نشسته بودند آذان عصر شد و جناب ایشان در آن وقت فانی
 فی الشیخ بودند برخاستند و بر مصلاهی شیخ رضایتانند امام و مقتدیان
 دانستند که حضرت شیخ از خلوت تشریف آوردند تکبیر اقامت
 شد و نماز آغاز گردید از عقب آنحضرت در مسجد تشریف آوردند
 که نماز میشود و صفت اول معمور است در صفت آخر تحریر نسبت
 بعد فراغ نماز نمایان دیدند که آنحضرت رخصه در صفت آخر است
 و شاه غیبات الدین بجای وی رضی الله عنه نشسته آنحضرت متبسم
 شده فرمود اگر اندکی توقف در آمدن میکردم شاه غیبات الدین از
 جواب جماعت محروم میشد نقل است ایشان مرض موت باقارب صیبت فرمودند
 که همراه جنازه من قوالان هم باشند و سرگویان تا کوغریبان لاش رسانند چون
 انتقال بر صیبت عمل کرده از مکان ایشان تا کوغریبان مساجد و درخت در انشای

راه از مسافران و بازاریان هر کس را که نظر بر جنازه افتاد می بس
 متاثر شد می و بازارگر بیستی و همراه رفتی عالمی همراه جنازه تا قبر رفته و
 هر که و مسر با خود میگفت که این چنین اثر گاست ندیدم و نیا فتم لاریب
 این ولی خدا است تاریخ نهفتم شهر ربیع الثانی سال یک هزار و یکصد و هفتاد
 و هفت هجری ازین در قانی که عالم جاودانی شتافتن قبر در مقام
 یجا بهاری است که مشهور است به عظیم آباد

ذکر خیر اهل مدینه صاحب تسلیم در رضا حضرت شاه
 غلام مرتضی قدس سره

ایشان از رؤسای موضع بیرونی اند از آباء و اجداد در خاندان خود
 میروم مظفر بلخی از خو بر وایتی در خاندان قلندرید حضرت احمد چرم پوش
 سلسله ارادت داشتند اما بذات خود رجوع بحضرت تاج العارفین
 آورده بودند و در سلک مریدان و یاران آنحضرت منسلک گردیدند
 نقل است حضرت شیخ العالمین میفرمود در اول نگاه حق بین که
 بر من کردند ایشان بودند و تفصیلاتش آنکه روزی مجلس سماع بود
 و یاران را وقت خوش در آن عصره ما را عنفوان شباب بود و علاقه اوکا
 و افکار و شغال نداشتم ناگاه در آن مجلس شورش مضطرب آمد که بیخود شدم
 چون ازین جنس شاعران نمودم هر کس سوی من از حیرت میدید
 بعد انقضای مجلس حضرت ایشان بحضور شیخ رضی الله عنه در مجلس

سخن عرض داشتند و بعد چند روز روزی که از من بسیار معذرت نمودند
 و بحال اعتذار پیش آمدند که آنشب مجلس گرم بود و ما در مراقبه بودیم
 و دیدیم که نویسه از سینه من بسوی سینه گنجینه اسرار شهابی قصد می نمود
 که مطلق ما را در آن اختیار سے نبود ناچار چشم کشادم و نگاه است
 بسوی جناب شهاب افتاد و از خود روبرو امیدوارم که این جرات و
 بی باکی از ما عفو فرماید و نیز میفرمود شیخ العالمین رحم که ایشان را
 در ستر حال اہتمام تمام تر بودی حتی کہ در وطن رفتی و آنجا اگر گاہی
 وقت خوش شدی در صحرائی خالی از مردمان رفتی و غزلی مناسب
 وقت و حال خواندی و وجد کردی و جوش و خروش ستارہ فرمود
 بعد تسکین کرد و غبار از بدن پاک کردی و بجانہ تشریف آوردی
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رحم ہم از سید العلماء اسند العرفاء
 و امت بر کاتہ شنیدیم کہ شاہ غلام فرقتی قدس سہ برای کشف
 مجلس شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ذکر و سیدہ وارثیہ قادریہ
 یا احمد یا محمد یا مصطفی بطریق ماثور میگردیدند می برین گدہشت در وقت
 مقصود ندید از بلند حتی تنگدلی را راه نداد و یکپاس کامل درین فکر
 مشغول میشد عنایت نبوی میدول حال و دلش شد و لطف مصطفوی
 بیخوارگی آمد در اندک زمانی فتح باب علی و جہ الاثم دست داد کہ در
 ضرب ہر لفظ از آن سرور انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف
 میشد و این گویہر نایاب نقد بدست آمد کہ کسی دیگر را درین فکر

ضعیف در شد نقل است مولوی ابوتراب صاحب دامت برکات
 راویا عن شیخ العالمین میفرمود شخصی بود محمدی فیاض نام مردی
 در خانقاه وارد شدی گفت که قریب به صد فقرای کامل و غیر
 کامل را دیده ام شبی شاه غلام مرتضی قدس سره ذکر محضر میکرد
 فیاض از خواب برآوازومی بیدار شد و آمده بر در حجره ایشان بایستاد
 و تا ویرماند چون نظر ایشان افتاد بر رسیدند کمیت گفت محمدی
 فرمودند چرا ایستاده گفت ذکر شما بر دل من اثر کرد باران برآم و امیرام
 که چیزه از افکار ارشاد فرمایند بیخ تمام جواب دادند بروجا
 خود اگر چیزه آرزوداری فردا بر حضرت شیخ الكل عرض کن و ما
 خود هنوز محتاج تربیت هستیم ترا چه تربیت کنم چون صبح در میدان
 زمین بر بام فلک برقص آمد از مردمان میگفت که حضرت تاج العالی
 اینچنین یاران صاحب اثر را که بر تبه شیخی رسیده اند تاکی در بغل گرفته
 خواهد داشت چرا بر هدایت خلق در شهر با منی فریبند آنحضرت
 رمز کلام وی شنیده تبسم کرد و فرمود او هنوز طفل شیرخوار است
 دندان شیری وی اهم نه شکسته تربیت خلق چه داند که رخصت کنم اما
 محمدی فیاض از امر و زبیر او بایشان نگاه میداشت و میگفت
 عمر من آنقدر کمین اثر عائی ندیدم نقل است حضرت شیخ العالمین
 میفرمود که مراقبه در و دایشانرا انقدر بود که کسی وقت عقدا نامل
 موقوف ندیده در شست و بر فاست یکمط بودی در مرض موت

که حالت آخر رسید بحضور تاج العارفین رضی عنہم عرض داشتند که طاعت
 خواندن در روز نهارم حکم شد بر نصف در وقت صبح چون از آنهم
 نوبت در گذشت حکم شد فقط بر اللہ صل علی سیدنا محمد
 اختصار کنند تا آنکه قبض روح شد نقل است از شیخ العالمین رضی
 میفرمود شبی ایشان را بخواب دیدم حال معامله قیام رسیدم گفتند
 بسیار خوشم حق تعالی بس لطفها بر من مبدول فرمود که احصا نتوان
 کرد و نعمتها بر من ارزانی داشت از آنجمله یکی آنست که مجازا مگر
 خواهم به همین جسم دنیاوی باز در دنیا ایم و چند آنکه خواهم با نیم احتیاج
 کلی داریم گفته بسبب انتقال تاج العارفین رضی و یاران کاملین و می
 از چند عرصه خانقاه بس خالی است خوش وقتیکه بر اجازت و اذن
 حق عمل فرمایند و خانقاه را از شرف قدوم آباد سازند گفتند و شکر
 نیست مگر بعد رنج دنیا راحتی که درین عالم یافته ام نمیکذارم که بسو
 این رنج آباد دنیا روی کند و راحتی که بدل ندارد دوست در هم میفرمود
 سید العلماء اسند العرفاء است بر کاتبه که مادر طفلی صحبت ایشان بر
 کرده ام چون مادر دیدند بحال شفقت میفرمودند بسیار اگر دیگران بگو
 شوند تو مولوی گر شوی و بزبان هندی این مضمون باین عبارت
 اوامی نمودند او را کونی مولوی تو تلین مولیا مولف کتاب میکنی که
 فی الواقع فرمودن ایشان راست بود آنچه از علم و فضل نصیب العلماء
 شده در زمان ایشان کسی را نصیب نشد و باین مرتبه شهرت یافت

از شاه جهان آباد دہلی تا کلکتہ ہر کسی از فضلا و زمانہ قابل ایشان بود
و تحقیق مقامات علوم از خواستی ایشان بر میرزا بد و صدرا و غیرہ ظاہر
است و تفصیل حال در ذکر یاران حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہم آید
پانزدہم ماہ ربیع الاول در خانقاہ حضرت شیخ بسوی خلوت قدس شتافت
و محبوب حقیقی و صل شد بعد نماز جنازہ لاش انور در وطن شریف کہ
موضع بیرونی نام دارد روانہ کردہ آمد و سال انتقال عالمی ندیدم کہ
داخل این کتاب کنم .

ذکر خیر مقتدای خاصان بارگاہ الہ حضرت سید شاہ

عصمت اللہ متوطن موضع ہر لاقدر سسرہ

وطن شریف در موضع ہر لاقدر سسرہ از قبیلہ پہلواری
واقع است بس کریم الطرفین اندا ثا سیادت و نجابت از سیما
سعادت ایشان ظاہر و سعادت و کرامت از پال طینت و نیک سیرت
شان باہر یاران کاملین حضرت تاج العارفین اند منظر کمال وصال اگر
جناب ایشان از نبدۃ المواصلین و تئمۃ کاملین گویند بجا و سزا است ہمچنانکہ
شرف النسب بودند کریم الحسب ہم بودند نقل است شیخ العالمین
میفرمود کہ در ابتدای سلوک ایشان وقت انتقال شاہ لعل محقق سسرہ
پیش آمدہ حضرت تاج العارفین رضوانہما علیہم حزن و اندوہ بود حضرت
مخدوم عالم محمد مخدوم قدس برہم مصیبت پرست شریف آورده بودند

در میان سخن تاسف بر زبان مبارک را نهند که افسوس است این چنین
 عرض میکنی محفل شریف که مجاز عرض هر طب و یا بس باشد باز کسی
 شود یا نشود و ولی آنکه از دست رفت آنحضرت رضرا سخن مجزوم عالم
 ناگوار آمد و فرمود سه فیض روح القدس را باز داد فرماید: دیگران هم
 بکنند آنچه میگردید بعد از قضای مجلس یاران را بکسب طریق کشف
 محفل شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرمود هر کسی همت بر آن
 گذاشته چون استعداد و زهر کار شرط است جناب ایشان از دین کار
 نسبت دیگران سهرومی زیاده تر دیدند متوجه ترقی باطن و فتح باب
 ایشان شدند تا آنکه حق تعالی بر ایشان نبوغی فتح باب انکشاف محفل
 شریف فرمود که کسی را نبوده بیشتر اوقات در نظر شریف هر دو عالم کیسان
 نمودی حاجت براقبه چشم بند کرده نبود و در مشاهده هر دو عالم کی را
 بر دیگر کسی غلبه نبودی نظایر و باطن برابر گردیده و حجابی در میان نگانده
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رحمه الله که در عمل شب و شبانه که مخصوص
 برای دخول مجلس شریف است و تعیین ایام عمل کیسان جناب ایشان
 عرض دو سال بعمل آوردند فتح باب نشد حضرت تاج العارفین رضاست بعضی
 یاران صاحب رسائی را فرمودند که بجز و اقدس نبوی صلی الله علیه
 و سلم عرض دارید که میر عصمت اشرا و در شماره شب و شبانه دو سال
 منقضی کردید و فتح باب نشد آیا ازین استخاره اثر برداشته شد یا در وقت
 ایشان این دولت نیست بعد عرض و معروض صاحب دولتان

ارشاد کرده اند که اثر از وی برداشته شده و نه بخت نارسا است موقوف
 بر وقت قابلیت است عنقریب فتح باب خواهد شد و آنچه ان بنام
 خواهد آمد که کسی را فاش شده بود یکسال دیگر هم پرین عمل گذشت که دست
 طالب بدامن مطلوب رسید فتح باب کلی گردید نقل است میفرمود
 سید العلماء سند العرفاء و است بر کات که جناب ایشان بجا بود و چون
 صحت دست دادند خواستند که بدولت پابوس شیخ فایز شوند فقط ظاهر
 و جذب محبت باطن سبب بند و بست سوارتی کشان کشان
 سر راه آوردن ایشان خیزان بایست یاری عصا تا صحرائی که سواد وطن
 بود رسیدند متوقف شدند تا آفتاب غروب شود و اطفای حرارت
 که سبب ضعف عارض شده بود کم گردد چون هفتاد و پنج تا مغرب گذارند
 خطر بر دل پاک مستولی شد که معلوم نیست ضعف یاری تا کجا باشد
 آیا در بدن طاقتی مانده یا نه بر عهده باید رفت و از آنجا به هوا طیران
 نمودند نصف راه طی شده بود که در اثنای راه از حال جهان آرای
 نبوی صلی الله علیه و سلم مشرف شدند و از راه عنایت و ذره برور
 ارشاد فرمود که بس کن هنوز طاقت بدنی نداری حج از ضعف
 زیاده خواهد شد بوطن بازگرد بیاس او بامثالاً للاحزان مقام
 تا دولت سراسری خود پیاده تشریف بردند چون قرار واقعی وضع
 شد جنوز حضرت شیخ از زمان حاضر آمدند و تفصیل ماجرا عرض داشتند
 نقل است روزی در مجلس سماع دوازدهم ماه ربیع الاول در آفتاب

بودند و بدیدند که جناب مستطاب عین الانسان سیدنا سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله وسلم جلوه افروز مجلس صلح شدند ایشانرا بسبب
 استغراق بی علمی بعضی ازین عالم بود عالم دیگر را عین این عالم و نیست
 یکبار بر قاضی استند و در ایام مجلس شدند و هر یک از آنکه در مجلس استند
 بودند جدا می نمودند و را در کشاوه میفرمودند و هر کسی را میگفتند
 جدا شو و سر راه بگذار که رسول صلی الله علیه و آله وسلم قشربین از آن
 فرموده از حمایت ایام شان شایق بر تعظیم بر قاضی استند که یکبار جناب
 ایشانرا انا قه اند و دانستند که نباید که در عالم دیگر بود و هم بابت بصیرت
 معلوم کردند که از کمال استغراق دران عالم امتیاز عالم ظاهر نماید از آن
 سبب این اول سر زده است و هم معمول آن بود که جناب ایشانرا
 مجلس سماع بیملوی حضرت تاج العارفین می شستند گاهی چشم کشاوه
 و گاهی شکر و حوائی و صنادار و اج طیبیه اولیا الله صغیر حضرت شیخ
 میگردند از کمال قوت انکشافی هر دو عالم ظاهر و باطن کیسان می نمود
 احتیاج به بر قاضی ششم نبود که نهی افتاد این حکایت بکرات مرآت از
 شیخ العالمین بنیاد از سید العلماء است بر کانه شنیدم
 و هم شیخ العالمین رضوی در اثر خدمت و ائمی میفرمود که مطابق بلفظ
 حضرت مولانا رسولگار رضی الله عنه ایشانرا اثر و بی اکثر مرتب میشد
 بسیار بودی که سه شبانه روز یا گاهی سه چاره پاس کامل مطلق افات
 این عالم نمی ماند حسب عادت بشری همه عادات بحال می بود و این

عین گریه است درین عصر مذکور از روزه و نماز و وضو و
 قناس حاجت که حسب عادت جاری بود مطلق علم نمیداشتند
 و هر کسی را از بشیره ایشان اثر میدهوشی و بی افاتگی ازین عالم نظر
 ظاهر محسوس میگردد و بهم ان ایام بعضی حرکات خلوات عادت سر نیز در
 در حجره مراقب بودند و روز روشن بود و در بند یکبار شور و زور
 برداشتند مردمان خانقاه از چارسو دیدند که ماجرا چیست بی افات
 فرمودند که شسته بودیم و شیطان ملعون بر صورت زد و در خلوت
 کده انس یعنی در خانه دل دخل کردی اختیار شور و زور در بی افاتگی
 کردم و ناحق خلق را در خلفشار انداختم و گاه بودی که در ان ایام
 پنجهستان رفتی و از دیدن گلها مستانه دست و پا زد می و گدگلسا
 میگرددی نقل است شبی در ایامی که حضرت شیخ العالمین
 در کس موقوفه شریف و از شیه میفرمود و این کمیته بارگاه را سبق میداد
 چون بیان مقام حضور آمد حسب بیان موقوفه شریف تفتیش مطلب
 گردانید اما از ان تفصیل که عین جمال بود همچنانکه آرزو داشتیم تسکین
 خاطر نشد فرمود که ما را هم در بدایت حال که باین مقام نرسیده بودیم
 خاطر اخلجان بود و اکثر یاران معاصر ما با خود با ازین مقام سخن نمیکردند
 و حال را در قالب قال می آوردند چون تسلی خاطر مانمی شد روزی
 از سید شاه عصمت اندر قدس سره پرسیدیم که حضور عبارت است از
 کدام حال است و در حضور چه طور میشود بعد تا مل بسیار در جواب فرمود

که حضور حاصلت است بیرون از بیان در ضبط تقریر نیاید و از کسی
 این راز سر بسته نه گشاید ذائق من ذائق گفتم که با وجود عبور برین مقامات
 که الحال زیر مشق است از بیان آن عجز میفرمایند و دیگران که هنوز روی
 ساحل ندیده اند این مقام را شرحی مبسوط دارند فرمودند که همین سخن
 رافی آنها دلیل قاطع است و برهان ساطع بر عدم علم ازین مقام میزند
 که در مقام حضور باید لیکن مراحل از آن دور اند کسیکه دارد بیانش نماند
 نقل است از شاه خدا بخش و دیگر اکابر قدس سرهم که جناب ایشان
 در ایام سلوک بهت ایامی منظر علیه السلام صلوات الخضر میخواندند و در راه
 برین گذشت و ملاقات دست نداد ملالی بخاطر شریفین راه یافت
 و نماز هم ترک کردند اتفاقا یکبار در آمد و رفت موضع هر دو مقصد بهیچ
 پاره از شب گذشت و راه گم شد متحیر بودند که شخصی اردو را از داد
 بسوی ما بیا که راه اینجا است بکشف باطن دریافتند که منظر است
 علیه السلام آنسورفتند چون قریب رسیدند از هر دو جانب آداب سلام
 از سلام او اگر دید و باز روانه شدند منظر علیه السلام دید که دیگر سخنی نکرد
 فرمود ای سید عصمت الله ما را مگر شناختی تا حاجت و شسته باشی بگوئی
 گفتند خوب شناختم اما حاجتی بشما ندارم باز فرمود اگر حاجتی نبود نماز
 چرا میگذاردی جواب دادند وقتیکه میخواندم شما محتاج فتح باب
 کار خود بودم آن زمان ملاقات نکردید اکنون که حق تعالی بوسیله
 شیخ همه دشوار بر ما آسان کرد محتاج شما نیستیم اگر شمارا حاجتی و شوره

بوده باشد گویید تا روکنم و بجل آن گوشم در روانه شد نزد حضرت علی السامی
 بهم سیر راه خود گرفت نقل است شیخ العالمین رضی میفرمودند که در
 ابتدای ایام سلوک جهت مشایق اذکار قلندریه عادیه مجامیر از حضرت
 تاج العارفین حضرت کوه را بگیر که مقام ریاضت و چله حضرت مخدوم
 الملک شرف الدین بهار می است رضی الله عنہ گرفتند و در آنجا مشق
 اذکار میکردند روزی وقت ظهر بود و ایشان مشغول به نماز ناگاه
 شیری آمد و پیش ایشان بر هر دو پانی نشست و آنستند که هرگز رسید
 اینک شیر مار را بگیرد و نمیکند از خود شجاعتی و زهی وقتیکه در نماز جان بجای
 آفرین سپارم ترک نماز بخون آن نکردند هر بار که رکوع و سجود میکردند
 شیر از حرکات ایشان بچیرت بود و همچنان او هم در رکوع و سجود
 سر فرو برده بسوی ایشان میدید و باز چون بقیام می آمدند بر روی
 شان نگاه دوخته میداشت تا آنکه از هر چهار رکعت قرآن یافتند چو
 دستی بستر آرام میداشتند یکبار در دست گرفته بر روی حلقه آویزوند
 شیر و فم تا با خطرب بر حسب و بگر بخت و ایشان تا احاطه حجره
 شریفیت پس او روان آفر او را میافتند باز آمده مشغول به بقیه نماز شدند
 وقت شب بخواب دیدند حضرت مخدوم الملک را که فرمود درین
 آنکه ماندن ضرورتی ندارد بروید بر شیخ خودها نماز مشق کنید صبح
 نماز روانه خدمت فیضد رحمت حضرت شیخ شد و بهم میفرمود حضرت
 شیخ العالمین رضی که بعد فتح باب کار بجای شاه لعل محمد قدس سره در